

حرمت سقط جنین

خلاصه‌ای دربارهٔ ابتدای خلقت انسان

این قضیه را می‌توان به عنوان یک قانونِ مسلم علمی مطرح کرد که: هر یک از موجودات، در مسیر تحول که برای رسیدن به یک «هویت»، هر اندازه حرکت بیش‌تری صورت دهد و بتواند به نقطه‌ای که هویتش در آن بروز خواهد کرد، نزدیک‌تر شود، تعین و فعلیت او بیش‌تر و کامل‌تر می‌شود. نیز هر اندازه فاصله میان نقطهٔ حرکت و نقطهٔ هویت بیش‌تر باشد، به خاطر تعدد و تنوع مسیرهای ممکن که در سر راه موجود قرار گرفته است، تعین و فعلیت آن ضعیف‌تر می‌شود. این قانون در خصوص تمام موجوداتی صدق می‌کند که در مجرای حرکت و تحول و تنوع ناشی از حرکت قرار گرفته‌اند.

مواد اولیه‌ای که در بیرون از ارگانیسم بدن مرد در جهان طبیعی وجود دارد، تا رسیدن به نطفه و از نطفه به تکون انسانی در رحم زن، دارای مسیرهای طولی و عرضی فراوانی است که از تماس با پدیده‌ها و عوامل جهان طبیعت ممکن است نمایان شود. هر اندازه آن مواد به هویت نطفه نزدیک‌تر شود، انعطاف خود را در مسیرهای متعدد و متنوع دیگر از دست می‌دهد و در حال نطفه بودن، دارای هویتی مشخص و معین می‌شود که از نظر طبیعی، انسانی و قراردادهای اجتماعی و تکالیف دینی، موقعیت خاصی پیدا می‌کند. به همین ترتیب، وقتی نقطهٔ حرکت نطفه، نقطهٔ مسیر هویت انسان فرض شود، بدون تردید مسیر خاصی را باید سپری کند. در این مسیر نیز نطفه همواره در حرکت و تحولی است که از هویت‌های مختلف می‌گذرد که هر یک دارای موقعیتی معین از نظر طبیعی، انسانی و قراردادهای اجتماعی و تکالیف دینی در این جریان می‌باشد. این، یک جریان کاملاً طبیعی است که اختلاف دیدگاه‌های مکتبی، تفاوتی در آن ایجاد نمی‌کند. جریان یاد شده به طور کلی در قرآن مجید به ترتیب زیر وارد شده است:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكِ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.^۱

البته ما انسان را از برگزیدهٔ مواد خاکی آفریدیم،^۲ سپس او را در حالت نطفه در جایگاهی قرار دادیم که

۱- سورهٔ مؤمنون، آیات ۱۴-۱۲.

۲- این که قرآن می‌فرماید: انسان را از برگزیدهٔ مواد خاکی آفریدیم، به خاطر کلمهٔ «سلاله» است. این کلمه در لغت عربی به معنای بیرون آوردن چیزی از شیء یا اشیاء است، با نرمی و مدارا و دقت. در لسان‌العرب ابن منظور ج ۱۱ / ۳۳۸ پس از بیان معنای بادشده، می‌گوید: وَ السَّلُّ سَلَكَ الشَّعْرَ مِنَ الْعَجِينِ. (سل، کشیدنی است مانند کشیدن موی از خمیر [که آلوده نشود]. سپس می‌گوید: انسال، بیرون آمدن از تنگنا و ازدحام را می‌گویند.

برای استقرار او آماده شده است. سپس همان نطفه را علقه و علقه را به صورت مضغه درآوردیم. سپس در آن مضغه، استخوان‌ها را آفریده و گوشت به آن استخوان‌ها پوشاندیم. سپس آفرینش دیگری در او صورت دادیم. خیر و برکت از آن خدا است که بهترین آفرینندگان است.

با نظر به آیات بالا و امثال آن، روشن می‌شود که مثل شش مرحله خلقت آسمان‌ها و زمین، پیش از تکوین هویت انسان نیز شش مرحله مورد توجه قرار گرفته است، مانند این که هویت انسان از همان مواد برگزیده پیش از انسان شروع شده است. نهایت امر، به خاطر عوارض مربوط به زندگی انسان‌ها، تکالیف و مقررات دینی مربوط به هویت انسان، از زمان استقرار در رحم آغاز می‌شود. البته مقصود از هویت انسان در حالت نطفه‌گی، قرار گرفتن او در گذرگاه و مسیر خاص است که با فرض عدم بروز موانع، به هویت انسانی منتهی خواهد شد.

یکی از دلایل صریح برای اثبات آغاز مراحل تکوین انسان از زمان استقرار نطفه در رحم، روایتی است از اسحاق بن عمّار:

قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: أَلْمَرْأَةُ تَخَافُ الْجُنْبَلَ فَتَشْرَبُ الدَّوَاءَ فَتُلْقِي مَا فِي بَطْنِهَا؟ قَالَ: لَا. فَقُلْتُ إِنَّمَا هُوَ نُطْفَةٌ، فَقَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُخْلَقُ نُطْفَةٌ.^۱

اسحاق بن عمار می‌گوید به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: زن از آبستن شدن می‌ترسد، دوایی می‌آشامد و آن چه را که در شکمش دارد، بیرون می‌اندازد. [حکمش چیست؟] فرمود: نه، [این کار جایز نیست] عرض کردم: آن چه زن از شکمش بیرون می‌اندازد، نطفه است. فرمود: آغاز خلقت انسانی، نطفه است.

این روایت با صراحت کامل، هم آغاز موجودیت انسانی را توضیح می‌دهد، هم حکم قطعی آن را بیان می‌کند. همین معنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل شده است:

وَ جَعَلَ مِثْلَ الرَّجُلِ خَمْسَةَ أَجْزَاءٍ فَإِذَا كَانَ جَنِينًا قَبْلَ أَنْ تَلْجَهُ الرُّوحُ مِائَةَ دِينَارٍ وَ ذَلِكَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ وَ هِيَ النُّطْفَةُ فَهَذَا جُزْءٌ ثُمَّ الْعَلَقَةُ فَهِيَ جُزْءٌ.^۲

و مراحل منی مرد را پنج جزء کرد: هنگامی که در مرحله جنین باشد، دبه آن پیش از آن که روح بر آن داخل شود، صد دینار است. این به خاطر آن است که خداوند - عزّ و جل - انسان را از جوهری کشیده شده از خاک آفریده است و آن نطفه است. پس این یک جزء (مرحله اول)، سپس علقه.

با نظر به آیات یادشده (سوره مؤمنون / آیات ۱۴ - ۱۲) و روایات مزبور و امثال آن‌ها، موجودیت انسان از زمان استقرار نطفه در رحم شروع می‌شود. بر این اساس، تلف کردن آن، به مثابه تلف کردن مرحله‌ای از انسانیت است که در مسیر فعلیت و بروز هویت او قرار گرفته است. از این رو، نمی‌توان از بین بردن و سقط جنین انسان را حتی پیش از وصول به هویت فعلی انسانی، با از بین بردن یک ماده مستعد برای

۲- فروع کافی، ج ۷، ۳۴۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴ / ۵۴.

۱- الوسایل، ابواب القصاص، ج ۱۹، ۱۵.

حیات مطلق - که حتی جانداران نیز آن را دارا می‌باشند - مقایسه نمود.^۱

بنا بر این ملاحظات، تعیین دیه برای جنین از زمان استقرار در رحم، منصوص‌العله بوده، یک مسئله تعبّدی خالص نیست. این علت، همان‌گونه که گفتیم، عبارت است از: قرار گرفتن نطفه در گذرگاه وجود انسانی. هم‌چنین، به خاطر قرار گرفتن نطفه در گذرگاه به سوی انسان شدن است که موضوع احکام خاص قرار گرفته است، مانند وجوب دفن پیش از چهل و پنج روز و وجوب دفن قانونی زن غیر مسلمان که از مرد مسلمان حامله شده باشد، به نحوی که روی حمل به طرف قبله باشد.

ادله حرمت سقط جنین پس از استقرار در رحم

۱- روایت اسحاق بن عمار - که پیش از این نقل شد - اسقاط جنین را صریحاً ممنوع می‌سازد. این روایت از حیث سند مورد وثوق کامل و دلالتش به حرمت سقط جنین پس از استقرار در رحم، صریح است.

۲- روایت صحیحۀ ابو عبیده از حضرت باقر علیه السلام:

فِي امْرَأَةٍ شَرِبَتْ دَوَاءً وَ هِيَ حَامِلٌ لِيَطْرَحَ وَلَدَهَا فَأَلْقَتْ وَ لَدَهَا فَقَالَ إِنْ كَانَ عَظْمًا قَدْ نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَ سُويَ لَهُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ فَإِنَّ عَلَيْهَا دِيَّتَهُ تُسَلَّمُهَا إِلَى أَبِيهِ وَ إِنْ كَانَ عَظْمًا أَوْ مُضْغَةً فَإِنَّ عَلَيْهَا أَرْبَعِينَ دِينَارًا أَوْ غُرَّةً تُسَلَّمُهَا إِلَى أَبِيهِ قُلْتُ فَهِيَ لِأَثَرِ مَنْ وَ لَدَهَا دِيَّتُهُ؟ قَالَ: لَا، لِأَنَّهَا قَتَلَتْهُ.^۲

[پرسیده شده:] زنی در حالی که آبستن است، دوايي می‌آشامد تا فرزندش را سقط کند. حکمش چیست؟ حضرت فرمود: اگر استخوانی باشد که گوشت بر آن روییده و گوش و چشم برای او ایجاد شده است، باید دیه او را به پدرش تسلیم کند. اگر در حالت علقه یا مضغه بوده باشد، باید چهل دینار یا برده‌ای به پدرش تسلیم نماید. گفتم: آیا این زن از دیه فرزندش ارث نمی‌برد؟ فرمود: نه، زیرا او قاتل فرزندش است.

در این روایت، سؤال دوم درباره مادر این است: آیا مادر می‌تواند سهمی از دیه را به عنوان ارث مادری ببرد؟ پاسخ امام منفی است، با ذکر این علت که: قاتل است. معنای این بیان، شامل تمام مراحل دیه می‌باشد.

روایات یاد شده به هیچ وجه قابل حمل به عوارض دیگر نیست و این که مادری که خود سقط کند، ارث نمی‌برد، مورد اتفاق نظر است.^۳ اگر گفته شود: چگونه عنوان قاتل بر مادر صدق می‌کند، در صورتی که هنوز در مراحل اولیۀ جنین، انسانی وجود ندارد؟ جواب این سؤال به اضافه این که اجتهاد در مقابل نص است - که باطل است - روایاتی است که ممنوعیت سقط و لزوم دیه را به اسقاط جنین، مربوط به این

۱- این مطلب هم باید در نظر گرفته شود که: حتی استدلال به جواز سقط جنین پیش از وصول به هویت کامل انسانی به جواز کشتن حیوان به طور عموم، صحیح نیست، زیرا از مجموع منابع فقهی می‌توان به این نتیجه رسید که بدون مجوز قانونی مانند مفیدیت یا دفع ضرر، نمی‌توان حیوانی را از پای درآورد. شکار لَهوی که ادله کافی برای حرمتش وجود دارد، می‌تواند حرمت کشتن حیوان را بدون سبب مجوز اثبات نماید.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۹ / ۲۴۲.

۳- جواهر الکلام، دیات / ۶۹۶.

می‌داند که آن آغاز خلقت انسانی است، از قبیل روایت اسحاق بن عمار از موسی بن جعفر علیه السلام که متذکر شدیم. هم‌چنین است روایتی که سعید بن مسیب از علی بن الحسین سجاد علیه السلام نقل کرده است. در ذیل این روایت، این عبارت وارد شده است:

قُلْتُ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام: أَرَأَيْتَ تَحَوَّلَهُ فِي بَطْنِهَا إِلَى خَالٍ أَمْ رُوحٌ كَانَ ذَلِكَ أَوْ بَغَيْرِ رُوحٍ؟ قَالَ: بِرُوحٍ عَدَا الْحَيَاةَ الْقَدِيمَ الْمَنْقُولِ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ وَ لَوْلَا أَنَّهُ كَانَ فِيهِ رُوحٌ عَدَا الْحَيَاةَ مَا تَحَوَّلَ عَنْ خَالٍ بَعْدَ خَالٍ فِي الرَّحِمِ وَ مَا كَانَ إِذْنُ عَلِيٍّ مَنْ يَقْتُلُهُ دِيَةً وَ هُوَ فِي تِلْكَ الْحَالِ.^۱

سعید بن مسیب می‌گوید:

به حضرت سجاد علیه السلام عرض کردم: به نظر شما تحوّل که جنین در رحم مادر از حال به حالی سیر می‌کند، به وسیله روح است یا غیر روح؟ فرمود: تحول جنین به وسیله روحی است، غیر از آن حیات قدیم، در اصلاّب مردان و ارحام زنان. و اگر جنین جز همان حیات قدیم روحی نداشت، نمی‌توانست از حالی به حال دیگر منتقل شود، و هم‌چنین برای کسی که آن جنین را کشته است، دیه‌ای واجب نمی‌شد.

این روایت نیز با تمام صراحت، قتل را درباره اسقاط جنین صادق می‌داند.

۳- تمام ادله‌ای که دیه را به تمام مراتب جنین از آغاز استقرار نطفه در رحم تثبیت می‌کند، دلالت به وقوع قتل می‌کند. باید توجه داشت که اولاً: معنای لغوی دیه بنا به شهادت اهل لغت، در مقابل قتل است. از آن جمله: زبیدی در تاج العروس (شرح قاموس فیروزآبادی) چنین می‌گوید: «الْدِّيَةُ بِالْكَسْرِ حَقُّ الْقَتِيلِ».^۲ ابن اثیر در نهاییه،^۳ جوهری در صحاح و ابن منظور در لسان العرب^۴ می‌گویند: «وَدَى حَقُّ الْقَتِيلِ وَ قَدْ وَدَيْتُهُ وَ دِيًّا»، (دیه مقتول را که حق اوست، پرداخت و من دیه او را دادم).

درست است که تعلق دیه پیش از تعیین هویت کامل انسان به عنوان قتل نفس انسانی نیست، ولی همان‌گونه که از روایات معتبر نقل کردیم، قتل موجود زنده‌ای است که در گذرگاه حیات انسانی، در حال حرکت است، و این مسئله از با اهمیت‌ترین دلایل احترام و حیثیت جان آدمی است.

۴- در استدلال به علت محروم بودن مادر از سهم دیه جنینی که ساقط کرده، روایات دیگری وجود دارد که به طور کلی قاتل را از سهم دیه محروم کرده است و فقهاء با اکثریت قاطع، مطابق آن روایات فتوا داده‌اند. مدلول آن روایات اثبات می‌کند که دیه مال خود مقتول، به قاتل نمی‌رسد. روایاتی معتبر از سکونی و محمد بن قیس و دیگران^۵ به صراحت می‌گویند: ثلث دیه مقتول، داخل در وصیتی است که مقتول درباره ثلث خود کرده بوده است. بنابراین، لزوم دیه بر مراتب جنین، از آغاز استقرار نطفه در رحم به خاطر فوت شدن مال از اولیاء نیست. در این موضوع حکمی وجود دارد و حقی؛ حق مقتول در دیه خود و

۱- فروع کافی، ج ۳۴۷/۷.

۲- تاج العروس، ج ۱۰/۳۸۶.

۳- نهاییه، ابن اثیر، ج ۴/۲۰۲ ماده ودی.

۴- لسان العرب، ج ۱۵/۳۸۳.

۵- تهذیب، شیخ طوسی، ج ۱۰/۳۱۳؛ وسایل، ج ۱۳/۳۷۲؛ تهذیب، ج ۲/۳۹۱.

حکم الهی به پرداخت قاتل، دیه مقتول را. حق مقتول به خاطر کشته شدنش از طرف او، نه قابل اسقاط است و نه قابل نقل و انتقال، از این رو، دیه به عنوان ارث به باقیماندگان جنین سقط شده منتقل می شود و چون قاتل از ارث بردن محروم است، بنابراین، چیزی از ارث به او نمی رسد.

روایات یاد شده که دلالت صریح بر حرمت سقط جنین دارد، به هیچ وجه معارضی ندارد و چنان که گفتیم، قابل حمل به موارد خاص مانند عدم رضایت پدر یا ضرر جسمانی مادر هم نیست، زیرا روایت اسحق بن عمار و ابو عبیده علت را به گونه ای بیان کرده است که حمل آن دو روایت به موارد دیگر، نادیده گرفتن خود روایت است.

۵- شهادت متخصصان تشریح و پزشکان به ورود ضرر بر مادر نیز می تواند حرمت سقط جنین را تأکید کند. پزشکان و دیگر متخصصان مربوط، با بیانات گوناگون در یک معنی اتفاق نظر دارند، و آن عبارت است از: تحول عارض شده بر زن از هنگام آبستن شدن. این تحول در تمام اعضاء مربوطه مشاهده می شود. بنابراین، سقط جنین، در حقیقت مختل ساختن وضع جسمانی خاص زن است که به علت بارداری به وجود آمده و ضررهای جسمانی را نتیجه می دهد.

۶- این قضیه از نظر روان پزشکان صاحب نظر هم می تواند مورد تأیید قرار بگیرد که زن از نظر روانی و طبیعی - نه روانی تصنعی و تحمیلی - نطفه وارده در رحم را تا وضع حمل مانند جزئی از شخصیت خود می داند. بر این اساس است که می گویند: زن در دوران حاملگی، با دو شخصیت که یکی تحت تأثیر دیگری است، یعنی شخصیت جنین تحت تأثیر شخصیت مادر، زندگی می کند.

۷- یکی از قضایایی که می تواند حرمت سقط جنین را پس از استقرار نطفه در رحم تأیید کند، تعبیر «جنایت» است که بعضی از فقها درباره اسقاط نطفه از رحم نموده اند. به عنوان نمونه: صاحب جواهر، شیخ محمدحسن نجفی^(ره)، پس از عبارت محقق ابوالقاسم حلی صاحب شرایع که نوشته است:

أَمَّا النُّطْفَةُ فَلَا يَتَعَلَّقُ بِهَا إِلَّا الدَّبَّةُ وَ هِيَ عِشْرُونَ دِينَاراً بَعْدَ الثَّانِيَةِ فِي الرَّحِمِ.

اما نطفه، پس به آن متعلق نمی شود مگر دیه، پس از قرار گرفتن در رحم مادر و آن دینار است.

می گوید:

فَجَنَى عَلَيْهَا الْجَانِي وَ اسْقَطَهَا.

پس جنایتکار، به آن جنایت روا داشت و اسقاط کرد.

مقتضای اصل

اگر فرض شود دلایل حرمت سقط جنین فی نفسه ضعیف باشد، که با وجود دلایل محکم خلاف واقع است، یا در این مورد دلایل معارض وجود داشته باشد که موجب شبهه حکمی برای فقیه باشد، مقتضای اصل در این موضوع بدون تردید حرمت است، زیرا از یک نظر جنبه نفسی دارد، از سوی دیگر جنبه

عزّی. هیچ فقیهی در جریان اصل احتیاط در این دو مورد تردیدی روا نمی‌دارد. در این مورد دو مسئله با اهمیت دیگر وجود دارد که بررسی درباره آن‌ها لازم به نظر می‌رسد: یکم، ترس از معیشت مادی مردم، در صورت افزایش جمعیت. دوم، برطرف کردن موانع اختلاط زن و مرد.

مسئله یکم - آیا ترس از معیشت، مجوز سقط جنین است؟

ممکن است گفته شود: ما در حرمت سقط جنین تردیدی نداریم، ولی طبق محاسبه برخی از متفکران^۱ که گفته‌اند: «افزایش خواربار در روی زمین، با تصاعد حسابی است و افزایش نفوس با تصاعد هندسی و نتیجه آن، انفجار زمین از گرسنگی می‌باشد»، مسئله وارد باب تزاحم می‌شود. قانون تزاحم اقتضاء می‌کند اهم را بر مهم مقدم بداریم.

در پاسخ می‌گوییم: آیاتی در قرآن، خبر از نامحدودیت روزی می‌دهد، از آن جمله:

۱- وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ. ۲

فرزندان خود را از ترس فقر نکشید؛ ماییم که به شما و آن‌ها روزی می‌دهیم.

نمی‌گوییم این آیه به طور مستقیم به حرمت سقط جنین به علت گرسنگی دلالت دارد، بلکه حتی صرف نظر از ظهور عام که شامل همه مراحل فرزند است، می‌گوییم: علت یادشده برای تجویز سقط جنین، با منطبق قرآن سازگار نیست.

۲- وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِفُونَ. ۳

روزی شما و هر چیزی که به شما وعده داده می‌شود، از آسمان است. سوگند به خدای آسمان و زمین! روزی شما حقی ثابت است، چنان‌که سخن گفتن شما مورد تردید نیست.

۳- وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ. ۴

و اگر بخواهید نعمت‌های خداوندی را بشمارید، از شمارش آن‌ها ناتوان خواهید ماند. انسان ستمکار و کفران‌کننده نعمت‌هاست.

از مجموع ملاحظات مربوط به: قدرت‌های متنوع انسانی، گسترش و تعمق صنعت، باز بودن نظم، به وجود آمدن و جریان مواد غذایی، امکان جلوگیری از اسراف‌های وقیحانه و تجملات ضد معیشت مردم، و جواز جلوگیری از انعقاد نطفه در ارحام برای محدودیت معقول جمعیت، به این نتیجه می‌رسیم که گرسنگی بشر معلول «معیشت ضنک» است، نه فقدان واقعی مواد غذایی.

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا. ۵

۱- روبرت مالتوس.

۲- سوره اسراء / آیه ۳۱.

۳- سوره ذاریات، آیات ۲۲ و ۲۳.

۴- سوره ابراهیم / آیه ۳۴.

۵- سوره طه / آیه ۱۲۴.

و هر کس از ذکر و توجه به من (خدا) روی‌گردان شود، پس برای اوست معیشت تنگ و اضطراب‌آمیز و ناتوانی در تعقل.

۴- وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ^۱.

اگر مردم آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا می‌ورزیدند، برکاتی از آسمان و زمین برای آنان نازل می‌کردیم.

در این مورد، بسیار مناسب است جمله‌ای از سخنان یکی از صاحب‌نظران علوم انسانی بیاوریم. جبران

خلیل جبران می‌گوید:

اگر یک صدم‌گriه‌ای که در طول تاریخ درباره شکم‌های گرسنه و بدن‌های برهنه ریخته شده است، به ارواح گرسنه معرفت و تقوای انسانی ریخته می‌شد، نه شکمی گرسنه می‌ماند، نه بدنی برهنه و نه ارواحی گرسنه.

مسئله دوم - برطرف کردن موانع قانونی اختلاط زن و مرد، مانند تجویز سقط جنین

آنچه تجربه‌های مربوط به انسان‌شناسی در قلمروهای گوناگون نشان داده، این است که: گسیختن انسان از اصول و قوانین تثبیت‌شده‌ای که منطق و وجدان دینی و اخلاقی و جریان‌ات طبیعی تأیید کرده است، حیات و شئون آن را به شکل باری سنگین بر دوش انسان درمی‌آورد، به گونه‌ای که تحمل یک قضیه تابو بر یک اندیشمند آگاه، آسان‌تر از تحمل حیات بی‌اصل به یک انسان دارای عقل و روان معتدل می‌باشد. این حالت جنون و مبارزه با اندیشه که در وقیح‌ترین شکل آن بر فرزندان نیمه دوم قرن بیستم حکمفرما شده، نه از آسمان افتاده است و نه از زمین روییده است. این حالت وحشتناک، تنها مولود به بازی گرفتن اصول تثبیت‌شده‌ای است که بدون آن‌ها، حیات جز جلوه غیر قابل محاسبه‌ای از ماده ناخودآگاه، چیزی دیگر نخواهد بود. پس از آن‌که حیات از تفاعلات و جریان‌ات طبیعی به عنوان یک محصول عالی سر برآورد، اگرچه نمی‌تواند زنجیر قوانین عمومی، از جمله: نیاز به آب، نور، آفتاب، غذا و هوا برای تنفس و... را از خود دور کند، اما در حالت طبیعی کامل، خود را مجبور به پیشرفت و باز کردن موقعیت هر چه بهتر در تکاپوی زندگی می‌بیند. خود پیشرفت و وسایل آماده‌کننده آن، با وجود هوش، تجارب، انواع معرفت و استعدادها، بدون بایستگی و شایستگی‌هایی که از مقام مافوق آن انسان تعیین می‌شود، قابل تحصیل نیست.

وقتی حیات آدمی بدون هدف تصور شود و به عنوان یک تابو (قضیه بی‌اساس) بر دوش انسان سنگینی کند، برای درآوردن دمار از

روزگار چنین حیاتی، دست بردن به اسلحه‌ای مانند بمب‌های اتمی و سلاح‌های دیگر، به مثابه فرو کردن کاردی کندبه جسد مرده‌ای است که در روی کره خاکی، جایی را بیهوده اشغال کرده است.

از طرفی دیگر، بدیهی است زمانی که بی‌بندوباری و قانون‌شکنی در ارتباط مرد و زن بلامانع تلقی

۱- سورة اعراف / آیه ۹۶.

شود، مانند تجویز سقط جنین، و هرگونه بازی با دروازه ورود انسان‌ها به صحنه مقدس زندگی، به هیچ وجه نه می‌توانیم برای قداست حیات انسان‌ها - که همه ادیان الهی و همه مکاتب حقوقی و همه نظام‌های اخلاقی ارزشی و همه فلسفه‌های مثبت، آن را اصل اساسی تلقی کرده‌اند - دلیلی داشته باشیم و نه برای ممنوعیت وارد کردن ضرر بر جان‌های آدمیان، زیرا در برابر همه دلایلی که برای آن ممنوعیت ذکر شود، دلیل قانع‌کننده‌ای برای ممنوعیت راندن انسان‌ها از دروازه زندگی نخواهیم داشت، زیرا اگر پیروان مکتب تنازع در بقاء و معتقدان اصالت قوه بگویند: «حیوانی با نام انسان، بدون قانون از دروازه ورود به زندگی عبور کرده و به عرصه حیات وارد شده است»، پس می‌توان بدون قانون نیز از دروازه مرگ بیرون راند!!

در این خصوص، پس از بیان «تنظیم مواد معیشت و جمعیت از دیدگاه اسلام»، توضیحاتی را درباره امکان تنظیم و هماهنگ ساختن مواد معیشت و جمعیت روی زمین از سوی صاحب‌نظران متخصص همین مسئله مطرح خواهیم کرد.

تنظیم مواد معیشت و جمعیت از دیدگاه اسلام

اولین عامل برای ایجاد زمینه برای تنظیم مواد معیشت و جمعیت از دیدگاه اسلام، اهتمام شدید به کار و کوشش جدی، برای بهره‌برداری‌های قانونی از زمین، دریا و حتی در صورت امکان، از عوامل فراتر از زمین و غیر آن می‌باشد.

دومین عامل، جلوگیری جدی از اسراف و تبذیر و تجمل‌های نابخردانه است که موجب استهلاک و نابودی مواد و وسایل معیشت مردم می‌شود.

سومین عامل، توجیه صنایع متنوع برای ایجاد نیروها و مواد مؤثر در توسعه مواد و وسایل معیشت، به جای مستهلک ساختن وسایل و نیروهای مستعد در مسیر ساختن تجملات و سلاح‌های غیر ضروری و مانند این‌هاست.

چهارمین عامل، عبارت است از: جلوگیری از ورود نطفه به رحم و انعقاد آن در آن جایگاه که نخستین منزلگه بروز وجود بنی‌نوع انسانی است. این پدیده به وسیله انواع عزل نطفه و جلوگیری آن از ورود به ارحام جایز می‌باشد. شیخ حرّ عاملی برای جواز عزل، روایاتی را به صورت زیر در دو باب نقل کرده است:

۱- محمدبن مسلم می‌گوید: از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام درباره عزل (جلوگیری از ورود منی بر رحم) پرسیدم. حضرت فرمود: مرد اختیار دارد آن را به هر نحو که خواست، مورد تصرف قرار بدهد.^۱

۲- نظیر این روایت را شیخ طوسی، از محمدبن یحیی و شیخ صدوق از محمدبن مسلم نقل کرده‌اند.^۲

۳- عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره «عزل» پرسیدم. فرمود: مانعی ندارد که

۱- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۲۰ / ۱۵۱ - ۱۴۹.

۲- همان.

مرد عزل کند.^۱

۴- امام صادق علیه السلام می فرماید: علی بن الحسین علیه السلام مانعی برای عزل نمی دید ...^۲

۵- محمد بن مسلم از ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام نقل کرده است: مانعی از عزل نیست.^۳

۶- شیخ طوسی نظیر همین روایت را از محمد بن یعقوب کلینی نقل نموده است.^۴

۷- محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و ابو بصیر از امام صادق علیه السلام جواز عزل را روایت کرده اند.^۵

روایاتی دیگر وجود دارد که جواز عزل را با کراهت از ائمه علیهم السلام نقل کرده و برطرف شدن کراهت را، با شرط عزل به هنگام ازدواج بیان نموده است.

۸- محمد بن مسلم از یکی از دو امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام، نظیر مثل همین روایت را نقل نموده است.

۹- محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام مثل همین روایت را نقل نموده است. چند روایت دیگر با مضامین مختلف، ولی به طور کلی، موافق با احادیث یادشده نقل شده است.

برای «عزل»، امروزه راههایی متنوع از طرف پزشکان و دیگر متخصصان مطرح می شود که برخی از آن ها، بهداشتی تر از دیگر اقسام جلوگیری از ورود نطفه به رحم می باشد. بدیهی است هر روشی که بهداشتی تر و خصوصاً برآورنده رضایت زن برای دفع کراهت باشد، مقدم خواهد بود.

امکان تنظیم و هماهنگ ساختن مواد معیشت و جمعیت روی زمین

رئیس سابق سازمان خواروبار و کشاورزی سازمان ملل متحد، عبارتهایی را بر زبان رانده است که می توان آن ها را مورد بررسی قرار داد. او می گوید:

برای حفظ تابوی گرسنگی، باید گفت: علل دیگری قوی تر از بهانه های اخلاقی در حال پیکار و مبارزه بودند؛ عللی که در قلب منافع اقتصادی اقلیت حاکم و ممتاز بشر داشتند، همان اقلیتی که برای حذف بررسی پدیده گرسنگی از چشم انداز علم و درک نوین، از هیچ گونه تلاشی دریغ نداشته است، زیرا آن چه از نظر امپریالیسم اقتصادی و بازرگانی بین المللی اهمیت اساسی داشت، عواملی که به شدت تحت اختیار و اراده این اقلیت بود؛ اقلیتی که بر اثر عطش سودجویی و نفع پرستی همواره کور بود، این بود که امر تولید و توزیع و مصرف منحصراً در جهت منافع مالی آن ها انجام شود، نه این که به عنوان مهم ترین مسایل اجتماعی، هدفشان بهبود زندگی عمومی باشد. از قرن شانزدهم به بعد، بر اثر گسترش افق جغرافیایی جهان و توسعه اقتصادی مستعمره هایی که به دنبال آن پدید آمده بود، تمدن اروپایی در آن زمان به اوج خود رسید. بنابراین، به هیچ قیمتی نمی باید در بحبوحه شکوه و عظمت ظاهری، از روی فاجعه نفرت انگیز

۱- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۲۰ / ۱۵۱ - ۱۴۹.

۲- همان.

۳- همان.

۴- همان.

۶- تابو، عقایدی را می گویند که مستند به قضایای بی اساس یا مخالف عقل باشد. در این جا، مقصود اشاره به آن عده از مردم است که معتقد به ضرورت گرسنگی جمعی از مردم دنیا می باشند!

گرسنگی پرده برگرفت. فاجعه‌ای که قسمت اعظم آن، حاصل استعمار غیر انسانی و استثمار غیر انسانی‌تر ثروت مستعمره با وسایل اقتصادی منهدم کننده بود، از قبیل کشت انحصاری. مالکیت بزرگ این وسایل اجازه می‌داد که مواد اولیه لازم برای صنایع پر رونق و سودآور، با نازل‌ترین بها تهیه شود. عوامل مختلفی که از این سیاست اقتصادی خاص سرچشمه می‌گرفتند، فجایع نفرت‌باری مانند حوادث چین را از دیده‌ جهانپان پنهان داشت. در چین، در تمام طول قرن نوزده، چند میلیون نفر به خاطر یک مشت برنج از گرسنگی جان سپردند و یا در هند در طی سی سال اخیر قرن گذشته، به همین علت جان بیست میلیون موجود انسانی فدا شده است.^۱

مأخذ: رسائل فقهی، محمد تقی جعفری / ۲۶۰-۲۴۵، چاپ اول، سال ۱۳۷۷.

۱- انسان گرسنه، ژوزوئه دوکاسترو - رئیس سابق سازمان خواروبار و کشاورزی سازمان ملل متحد / ۳۰ و ۳۱.